



<http://www.arianafghanistan.com>

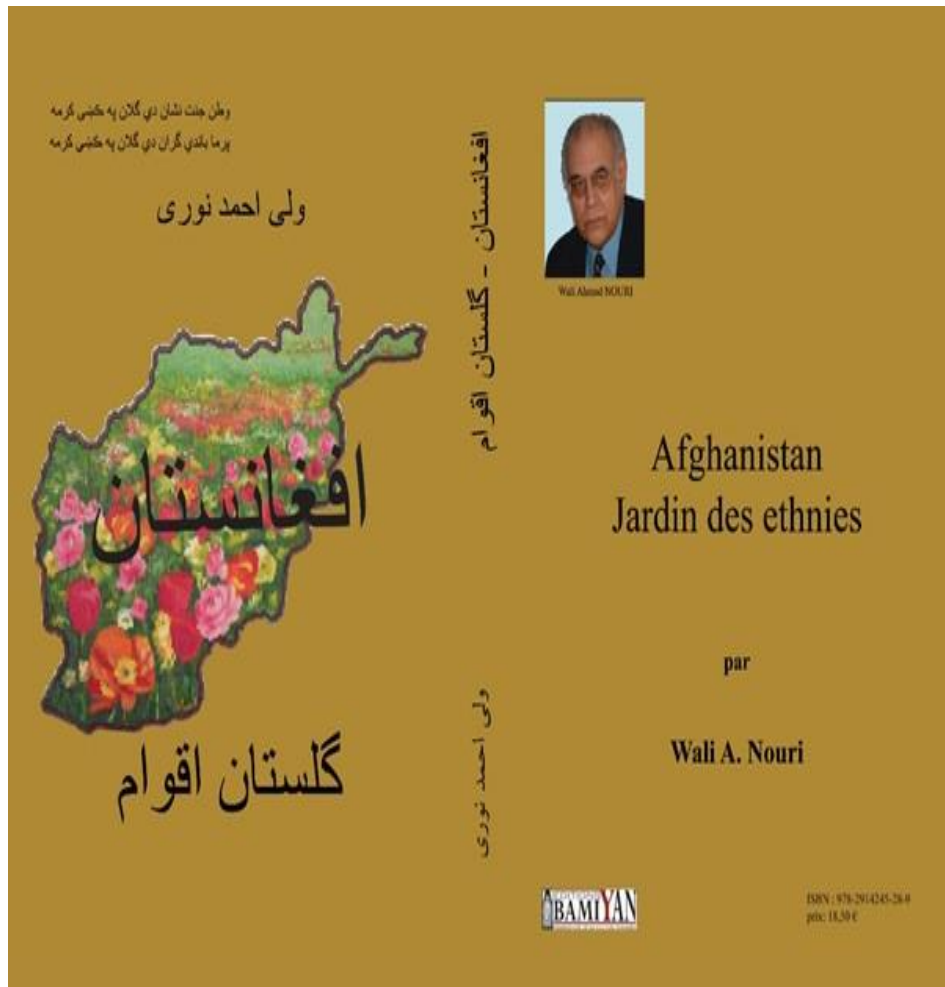


۲۰۱۸/۰۴/۲۰

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت ششم



افغان افغانی افغانستانی

از خلیل الله معروفی

بخش اول

یادداشت:

وقتی به تاریخ ۱۶ اگست ۲۰۱۴ نشر مجدد سلسله مقالات "افغان، افغانی، افغانستانی" را برای پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" آماده میساختم، چنین نوشتم:

قسمی، که از متن اولین بخش دیده میشود، این سلسله بنا بر نشر مقاله دوست وطنخواهم، عاشق افغانستان، جناب ولی احمد نوری، تحت عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» در جریده "امید" سر دست گرفته شد. این مقالات بعد از انعکاس مثبت، در صفحات انترنت هم راه یافته و بار اول در پورتال "افغان جرمن آنلاین" منتشر گردیدند. و این سرآغاز کار مستمر و قاطعی بود، که کمر افغانستانی ها را شکست و ایشان را یکسره از صحنه فعالیت خارج کرده، خنثی ساخت. گرچه درین عرصه بسا نویسندگان در پهلوی این قلم، قلم زدند، ولی فضل تقدّم با جناب نوری صاحب بود و اگر ایشان این ابتکار بجای و بموقع را به دست نمیگرفتند، معلوم نبود، که افغانان منحرف و دشمن تمامیت ارضی وطن، که زیر نام بدنام و سکه "افغانستانی" یاد میگردیدند، چه دستاوردی میداشتند.

چون قرار بر این شده است، که تمام مقالات مندرجه در کتاب "افغانستان گلستان اقوام" در وبسایت ارجمند "آریانا افغانستان آنلاین" نشر گردند، لازم آمد، که این قلم هم بر مقالات خود در آن مجموعه تجدید نظر بنماید. با وجودی، که دریافتهای تازه و موثّق تاریخی راجع به کلمه "افغان" التزام میکند، تا دگرگونی اساسی و جذری در چوکات اصلی این مقالات صورت گیرد؛ من اما این کار را نمیکم و مقالات را تقریباً به همان شکلی، که ۱۴ سال پیش نوشته شده اند، دست نخورده پیش میکشم. چون در نظر دارم، که در ختم این مقالات، نوشته مفصل و دربرگیرنده دریافتهای جدید را تقدیم نمایم. البته لازم دیدم، که بعض نکات املائی را مطابق به برداشتهای تازه از "املاء"، سر و سامان دهم.

(خ. معروفی - برلین - ۱۸ اپریل ۲۰۱۸)

آقای ولی احمد "نوری" مقاله‌ عنوانی «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» خود را در شماره ۶۳۲ جریده "امید" به چاپ رسانیده اند. بلافاصله در دو ستون پهلو، جوابیه های آقای عبدالله رها (نام مستعار) و آقای محمد قوی "کوشان"، جلب نظر می کند. جناب نوری نوشته خود را روی صفحات اینترنت نیز گذاشته اند، تا در دسترس افغانان سراسر جهان و نشریات ایشان قرار گیرد.

به نظر من ایشان از احساسات پاک و وطندوستی و از خاستگاه عشق و علاقه مفراط به افغانستان و جمیع مردم آن، حرکت کرده و به نوشتن مقاله خود پرداخته اند. ولی حیف، که قالب گزنده ای را انتخاب کرده اند؛ و ناخواسته مدعا را قربان کلمات و عبارات تند کرده اند. اگر ایشان داعیه خود را، که از نگاه این درویش کاملاً مشروع، بجای و بموقع است، در لباس مقبول^۱ و قالب زیبنده تری تقدیم میکردند، به یقین، که هم گیشان بهتر به کرسی می نشست و هم دل کسی آزرده نمی شد؛ یعنی هم لعل به دست می آمد و هم یار نمی رنجید. اما چه چاره، که وقتی احساسات ما افغان ها جریحه دار گشته و به اصطلاح تُور بخورد، سر از پای گم می کنیم و می خواهیم زمین و زمان را "به دگه روی چیه کنیم". کاش افغان ها در هر موقعیتی از خویشنداری کار گرفته و از راهی پیش آمده می توانستند، که ادعای برحق و بحق شان واقعاً به گوشهای شنوا برخورده، مورد قبول قرار گیرد. برافروخته شدن و از احساسات بُند کار گرفتن، اما متأسفانه خوی خانه زاد ما "افغانها" ست.

حدوداً یک و نیم سال پیش هم، نویسنده محترمی به نام داکتر "گوهامنی"، موضوعی را مطرح کرده و از عین لهجه کوبنده کار گرفته بودند. نوشته ایشان نتیجه چندان درخور نداشت و به انعکاس تند چند نویسنده مُواجه گردید. من در آن زمان مضمون "جدال بر سر کلمات" را نوشتم، که در شماره ۵۶۷ امید منتشر شد. تا جایی، که برایم معلوم گردید، گویا نوشته ام مقبول نظر بسا خوانندگان ارجمند امید قرار گرفت؛ از جمله مقبول خاطر نویسنده بزرگوار و شخصیت معزز و واجب الاحترامی، چون جناب امان الملک جلاله. ایشان در شماره ۵۶۹ مقاله ای نوشتند و ازین درویش قلم شکسته^۲ تمجید کردند، و آن قدر تمجید کردند، که کم بود از شرم آب شوم. ایشان از دید بزرگوارانه خود به این مسکین نظر افکنده بودند، ورنه در خود چیزی نمی بینم، که سزاوار چندین تحسین باشد. اما به خود می بالم، که مورد ذره نوازی آن عالیجناب قرار گرفته ام. (خواننده خواهنده را به مطالعه آن مقاله خود، دعوت می کنم). بعد ازین مقیمه میروم به اصل مسأله: استعمال کلمه "افغانستانی" به جای "افغان"، برخلاف حدس بعض کسان، موضوع خاص و منوط زبان نیست، که بگوئیم:

«خوب؛ زبان یک پدیده اجتماعی ست و مانند هر پدیده دگر اجتماعی، در تحوّل و تطوّر است، لغات و کلمات زاده می شوند یا از بیرون وارد زبان می گردند؛ کلمات پیر می شوند؛ می میرند و متروک و تاریخی می شوند و جای خود را به کلمات تازه نفس می دهند و»

۱ - "مقبول" اسم مفعول عربی و در معنای "قبول شده، مورد قبول یا قابل قبول" است. این کلمه در عُرف ما معنای "زیبا و خوشنمای" را میدهد، و الحق، که "زیبا و خوشنما" مورد قبول است!!!

۲ - "قلم شکسته" (بدون کسره اضافه) یعنی "کسی، که قلمش شکسته باشد" و کنایه از "کسی، که درست نوشته نتواند". نظیر این ترکیب را در زبان خود بسیار میتوان سراغ کرد، از قبیل "گردن شکسته، گلوبریده، رنگ پریده، گریبان دریده" و غیر هم، که هیچ کدام کسره اضافه برنمیدارد.

این مسأله را نمی توان با چنین دیدی تشریح کرد، زیرا موضوع اساس و منشأ دیگری دارد. از نظر من، این موضوع از دو حساسیت آب خورده و از همین دو منبع سرچشمه می گیرد و بر روی "اغراض غیر زبانی" استوار می باشد. این دو حساسیت، که در حقیقت یک واحد را تشکیل می دهند، عبارتند از:

- ۱- این، که در دو و نیم قرن اخیر، گویا "قوم پشتون" بر افغانستان حکم چلانده و دیگر اقوام را سرکوب کرده است.
- ۲- حساسیت در مقابل کلمه "افغان" و تک قومی بودن نام "افغانستان".

من درین زمینه خاص ولی حادّ، عجالتاً به اختصار می نویسم، بُود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل گپ بزنند.

درین اواخر - و نه تنها درین اواخر - بسیار شنیده می شود، که در دو و نیم صد سال اخیر و از زمانی، که بر ویرانه های "خراسان" کشوری به نام "افغانستان" قد برافراخت، گویا قوم پشتون بر آن حکم رانده است. بلی؛ می گویند، که درین مدت دو و نیم قرنه، قوم پشتون بر افغانستان حکم رانده و اقوام دیگر را سرکوب کرده است. اگر بیطرفانه و خالی از غرض به مسأله بپردازیم، می بینیم، که این ادعاء با واقعیت های تاریخی وفق نمی کند.

قوم پشتون متشکل است از بیش از دو صد قبیله مختلف، که از جمله درین مدت فقط دو سلاله سدوزائی (ابدالی) و محمدزائی، قدرت را در دست داشته اند. و اگر دقیقتر گفته شود، افراد و اشخاصی از دو خاندان سدوزائی و محمدزائی، بر کشور حکم رانده اند و نه کل این دو خاندان. وقتی، که مدعا حتی در مورد دو خاندان و دو عشیره و دو قبیله صادق نباشد، به تحقیق و هرآینه، که در مورد دو صد قبیله و بیشتر از آن، یعنی قوم پشتون هم هرگز صدق نخواهد کرد. قبای حُگام را بر اندام اقوام کردن، جزء را کل پنداشتن، صغری را به جای کبری گذاشتن و سپس نتیجه گرفتن، نه تنها دردی را دوا نمی کند و جنجال برانگیز است، بلکه جفائی ست بر واقعیت ها و بهتانی ست بر دامان تاریخ.

"برنت گلاتزر" ضمن مقاله خود در کتاب "افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی" می نویسد:

«گفته می شود که پشتون ها ۲۵۰ سال بر کشور حکومت کرده اند. در واقع این حکومت پشتون ها نبوده، بلکه حکومت حاکمان پشتون بوده است. حُگام پشتون بر مردم مختلفی حکومت کردند، اما هرگز تمام پشتون ها، و نه حتی اکثریت آنها، حاکم نبودند؛ و اداره واقعی و روزمره کشور عمدتاً به غیر پشتون ها، یعنی نخبگان فارسی زبان شهری واگذار می گردید.»^۳

اگر درین مدت جفائی بر مردم رفته، بر همه رفته، هم بر پشتون، هم بر تاجک، هم بر ازبک، هم بر هزاره و هم بر دیگران. مؤرخ صادق، مردم دوست و افغانستان اندیش، مرحوم میر غلام محمد "غبار" در صفحه ۸۰ جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ"، وضع مردم افغانستان را در قرن بیستم این طور شرح میدهد:

«مردم افغانستان مُساویانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل می خمیدند. توده های مردم پشتو زبان در ولایات پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده های مردم دری زبان و ترکی زبان کشور، کمتر رنج نمی کشیدند.... مردم پکتیا آرد جواری را تلخ کرده می خوردند، تا صرفه ای به عمل آید. مردم ننگرهار، حتی زنان آنها، پای برهنه کوه و دشت را می پیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه نه اینکه زن و مرد و طفل پیزار نداشتند، چراغ

۳ - صفحه ۲۳۳ کتاب "افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی"، گرد آورنده ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ ۱۳۷۷ مشهد.

و قند را هم نمی شناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلیه گلین و کوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی ملیون ها نفوس کشور افغانستان است، که در زیر پای خدَمه و زور طبقات حاکمه افغانستان، کوفته می شوند».

البته نمی توان انکار کرد، که بعضاً بعض گروه های مردم، مشخصاً مورد سرکوب بی امان حکومت ها قرار گرفته اند و یا اینکه گروه هایی از مردم برضد گروه های دیگری استعمال شده اند و یا، که جنوب بر ضد شمال و یا برعکس، برانگیخته شده است. اما این کارروائی هایی ست، که در اثر اغواء، تفتین و تحریک زمامداران و اختیارداران صورت گرفته و نباید به نام مردم و اقوام ختم شود. متأسفانه توده های مردم به خاطر ناآگاهی و یا کم آگاهی خود، مُدام مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. تبعیض به کار بستن و تفرقه انداختن، کار استبداد و حگام خودکام و گماشتگان شان و یا کار اشخاص پرکینه و مَفین است، نه کار مردم.

البته سُلطه دودمان ها بر یک کشور، نه مربوط به دوصد و پنجاه سال اخیر افغانستان است و نه منوط به تاریخ افغانستان. چنین امری را در تاریخ اکثر ممالک جهان می بینیم.

تمسکِ دوم بسا کسان چنین اندیش، بر نام افغانستان است، که گویا منسوب به یک قوم خاص می باشد. هیچ جای شک نیست، که نام های تاریخی افغانستان - آریانا، ایران و خراسان - به مراتب رساتر، شامل تر و دربرگیرنده تر اند. این، که نام وطن عزیز ما "افغانستان"، چه طور و از کجا نشأت کرده، بحث مفصل تاریخی را ایجاب میکند و نتوان در خلال یکی دو جمله خلاصه اش کرد، چنان، که آقای "رها" نموده اند. آنچه را درینجا به صراحت می توانم بگویم، اینست، که نام کنونی وطن ما از هیچ تبعه و باشنده آن سلب هویت نمی کند. و اگر چنین می بود، نصف مردم دنیا بی هویت می شدند، چون نام بسیار زیاد کشورهای جهان، به حساب یک قوم گذاشته شده است. اگر مثال هایی در زمینه بزنیم:

تاجکستان - سرزمین تاجک ها؛ ازبکستان - کشور ازبک ها؛ ترکمنستان - دیار ترکمن ها؛ قزاقستان - مملکت قزاق ها؛ قرغزستان - سرزمین قرغزها؛ ترکیه - سرزمین تُرک ها؛ فرانسه - کشور فرانک ها (قومی از نژاد جرمن، که در زبان عام ما فرنگ یا فرنگی گفته شود)؛ روسیه (فدراسیون روسیه) - کشور روس ها؛ بنگله دیش - دیار بنگالی ها؛ تایلند - مملکت تیهها؛ جمهوری چک - کشور چک ها و غیرهم و غیرهم. چرب و شیرین تر از اینها "عربستان سعودی" و "اردن هاشمی یا اردنیة هاشمیه" (کشور "اردن" در گذشته نچندان دور، همین طور نامیده می شد) است، که تمام کشور به نام یک خاندان، خوانده می شود. و بسیار جالب است، اگر به قاره "امریکا" نظر اندازیم، که متشکل از سه قسمت شمالی و جنوبی و وسطی و متضمن بیشتر از هزار ملیون انسان است. دیده می شود، که این همه انسان باشنده ساحه ای بدین وسعت، به نام یک بیگانه و یک سیاح پورتگالی - امریکو و سپوچی - مسما گردیده اند.

۴ - "خدمه" (به فتح سه حرف اول) جمع "خادم" است، که در متن مرحوم غبار مقصد از "خدمتگاران دولت" میباید. در عرف افغانستان "خدمه" را به جای "خادمه" می انگارند؛ چنان، که در کارتهای عروسی نویسند "بدون خدمه و اطفال". "خادم" کلمه عربی (اسم فاعل از "خدمت") و در معنای "خدمتگار" است که مؤنث آن "خدمه" میشود. در مثال بالا باید نوشت: "بدون خادمه و اطفال".

اما کور هم می فهمد، که دلده شور است، و اینکه در تاجکستان نصف مردم قومیت تاجک ندارد؛ در هند و به حساب ما هندوستان (سرزمین هندوها) بیشتر از دوصد ملیون مسلمان زندگانی دارند؛ در قزاقستان چند ملیون روس و المانی و غیرهم میزیند (زندگانی میکنند)؛ بیست ملیون نفوس ترکیه را کردها می سازند (آریائی تباران)؛ در کشور ایران (خطه آریائی ها) چند ملیون عرب (سامی) و چندین ملیون ترک و ترکمن و دیگر وابستگان تورانی وجود دارند؛ در فدراسیون روسیه (متشکل از هشتاد و هشت جمهوری و واحد اداری مختلف) ده ها ملیون تاتار و قزاق و چین و انگوش و آسی (اوسیت) و آوار و ابخاز و غیرهم، جزء باشندگان این سرزمین فراخ اند؛ در سرزمین چک سه ملیون المانی نژاد زندگانی دارند؛ در عربستان سعودی نود و نه اعشاریه نه نه نه درصد مردم، فارغ از آل سعودند.

اگر اندیشه این قلم در مورد استعمال کلمه "افغانستانی" به جای "افغان" درست بوده باشد، امید است، که استدلال مختصر و نیم دلمل (نیم دُرمِل - به حساب معمول ما) من، راه را برای بحثهای مفصل و مستدل هموطنانم بکشاید. شاید تعداد معدود چیز فهمان ما، که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کاربرد کلمه "افغانستانی" کلاً منتفی گردد.

بی پرده و پوست کنده باید گفت، که این موضوع فقط متوجه یک قشر بسیار کوچک تعلیم یافتگان و قشر درس خوانده و مکتب دیده ماست، ورنه توده های ملیونی مردم ما در بند چنین مسایل نیستند. و چه خوب است، که چنین است، چون همین توده هابند، که ضامن بقای افغانستان عزیز هستند!!!

البته چنان، که جناب رها فرموده است، این حق مسلم مردم ماست - و این نکته در مورد تمام مردم جهان صادق است - که اگر روزی بخواهند، نام وطن خود را تغییر بدهند. ولی چنین کاری فقط در شرایط صلح و صفاء، در فضای مسالمت آمیز و در صورتی امکان پذیر است، که مردم ما، به آگاهی لازم و کافی دست یافته باشند.

وقتی جناب نوری نوشته خود را زیر عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» تقدیم می کنند، مقصد شان از "جرم" به احتمال قوی "گناه" است، و نه آن طور، که جناب عبدالله رها پنداشته و مراتب سه گانه قانون جزائی - قباحت، جُنحه و جنایت - را از آن برون آورده است.

برای بررسی قسمتی از مقله جناب نوری، مجبور به آوردن این مقدمه ام:

دستگاه لغوی زبان را "دستگاه باز و نامحدود زبان" خوانده اند، چون از یک طرف ظرفیت آن نامحدود است و از طرفی دروازه هایش به روی هر نوع لغات از خود و بیگانه، باز میباشد. ما هرگز جلو ورود لغات بیگانه را در زبان خود گرفته نمی توانیم، از سوی دیگر می توانیم از عناصر موجود، شب و روز لغات جدید بیافرینیم، همان قسمی، که مانع مُردن و متروک شدن کلمات نیز شده نمی توانیم. اما وظیفه ادباء و ادیباتیان است، که مانع بی بند و باری در زمینه گردند و نگذارند، که ترکیبات نامیمون به خورد مردم داده شده و در زبان معمول گردد، ولو این کار به سادگی میسر هم نیست.

چون افغانان از آثار مطبوع ایران، استفاده گسترده می کنند، اصطلاحات ایرانی خواهی نخواهی، ذهن نشین ایشان می شود، خواه چنین کلمات خوش ساخت و مطابق به قانونمندی زبان آفریده شده باشند و یا، که از ذهنهای پر عقده به اصطلاح "سره سازان" و یا اشخاص ناوارد در زبان فارسی، تراویده باشند.

زبانشناسی مدرن، سره سازی و سره نویسی را در زبان ناروا دانسته و آن را در زمره آفات زبان می شمرد. هر زبان گنجینه لغات و کلمات خود را دارد، خواه این لغات از خود زبان برخاسته باشند و یا این، که از زبانهای دیگر

وارد آن گردیده باشند. اما همین، که کلمه ای از زبان های بیگانه وارد یک زبان شد و ورد زبان عام گردید و در گفتار کوچه و بازار به کار رفت، دیگر نمی توان "بیگانه" اش خواند. بعض کسان، که ذهن بیشتر شان از سرچشمه تعصب ناسیونالستی آب می خورد، برخلاف این پرنسیپ عمل کرده و می خواهند زبان خود را از لغات به اصطلاح خودشان "بیگانه" بستزند و پالوده بسازند. چنین سره سازان و سره نویسان را در کشور ایران بسیار سراغ داریم. اینان می خواهند، کلمات "بیگانه" را ولو، که معمول و به اصطلاح خودشان جاافتاده هم اند، از زبان فارسی حذف کنند و کلمات نامأنوس، مرده، متروک و خود ساخته بدساخت را به جای آن به کار برند. برای اینکه خواننده عزیز منظری ازین مضحکه پیدا کند، مثالهایی را در زمینه ذکر میکنم:

۱- استعمال کلمات خودساخته بدساخت و نامأنوس:

"سه بر" به جای "مثلث"؛ "کارواژه" به جای "فعل"؛ "نام واژه" به جای "اسم"؛ "کارمایه" به جای "انرژی یا انرجی"؛ "همایش" در عوض "کنفرانس" یا "اجمع"؛ "رایانه" در عوض "کمپیوتر"؛ "ترابری" به جای "حمل و نقل"؛ "نشست" در عوض "جلسه"؛ "تنش" در عوض "تشنج"؛ "فرآیند" در عوض "روند، جریان، پروسه"؛ "پرونده" عوض "دوسیه" (لغت فرانسوی)؛ "فرنشین" به جای "رئیس"؛ "نشانی" به جای "آدرس"؛ "چالش" به جای "چلنج"؛ "دهشت افکن" عوض لغت عالمگیر "ترورست" و غیرهم.^۵

۲- استعمال کلمات مُرده، متروک و تاریخی:

"آفند" به جای "حمله"؛ "پدافند" به جای "دفاع"؛ "خوش خیم" به جای "نجیب، سازگار و نیک فرجام"؛ "بدخیم" در عوض "خبیث، ناساز، بدفرجام" و غیرهم. به گفته استاد بزرگ پوهنتون تهران، داکتر خسرو فرشید ورد، «کلمه ای، که با عناصر مُرده و نامفهوم ساخته شود، مانند نوزادی ست، که مُرده به دنیا می آید و ناگزیر جایی جز در گورستان فراموشی، نخواهد داشت.»^۶ عالینابان سره نویس، با هرچه کلمات "خارجی" ست، عناد می ورزند، اما ضدیت ایشان با کلمات عربی، از همه شدیدتر است. اینان ننگ دارند، که کلمات اعرابیان "کشکینه خوار پشمینه پوش به ریگ بیابان پرورده" را در زبان فارسی به کار بندند. اینان گوئی می خواهند عصبیت های ناسیونالستی خود را بر فرق زبان فارسی سوار کنند. اما این کاری ست عبث و نافرجام. چرا و به چه خاطر، لغاتی از قبیل اسم و فعل و حمله و دفاع و مثلث و جلسه و کنفرانس و کمپیوتر و تیروریست و غیرهم را، که کاملاً متداول و مأنوس اند، از فارسی براندازیم؟؟ بهتر است، که هم و غم خود را در راه های مهمتر و جدیتری به کار اندازیم، علم و فن بیاموزیم، در علوم و تکنالوژی نوآوری کنیم، دست به اختراع و اکتشاف بزنیم و کارهایی کنیم، که هم به درد خود ما بخورد و هم مورد پذیرش و تحسین جهانیان قرار گیرد.

۵- بیشترین این مثالها را از کتاب "دستور مفصل امروز" اثر جاویدان استاد داکتر خسرو فرشیدورد - چاپ اول ۱۳۸۲، انتشارات سخن تهران - اقتباس کرده ام.
۶- صفحه ۳۸۹ "گفتار هایی در باره دستور زبان" اثر داکتر خسرو فرشیدورد، چاپ ۱۳۷۵ چاپخانه شپهر، تهران

بیشتر حاشیه نمی روم، ولی اگر کسی بخواهد در زمینه مفصل تر بخواند، صفحات مربوط را در کتاب های "دستور مفصل امروز" و "گفتارهایی در باره دستور زبان فارسی" - هر دو اثر داکتر خسرو فرشیدورد فقیه، استاد زبردست و نقاد پوهنتون تهران، مطالعه فرماید.

بعد ازین حاشیه روی ضروری، در ارتباط به نوشته آقای نوری، که فرموده اند «درین چند سال اخیر در بعض روزنامه ها و نشریات خارج کشور، عده ای در صدد آن اند، که کلمات فارسی ایرانی را به عوض کلمات سچه دری و یا کلمات معمول عربی که در زبان ما عجین شده است، بکار برند، که نه تنها خوش آیند نیست بلکه رنج آور است....» کاملاً موافقم، که نباید کلمات مُضحک و نامأنوس فارسی ایران را، که در بالا به حیث نمونه و مثنی از خروار ذکر کردم، در دری زیبای خود به کار بریم. دری یا پارسی دری افغانستان از بسا جهات سره تر، اصیلتر و دست نخورده تر است. و اگر کسی لغات پشتوی وارد شده در دری را مورد ایراد قرار بدهد، کوه کوه دلیل مُنقن و مطمئن توان آورد، تا دهن ایرادگیر را بسته کند. اصالت زبان بیشتر از نگاه دستگاه دستوری و صوتی آن سنجیده می شود، نه از جهاز و دستگاه لغوی آن، که همیشه متغیر است. اگر کسی زبان دری را به صورت فنی مورد ارزیابی قرار بدهد، خواهد دید، که از ابتدالات و بدعت های مسخره ای، که در فارسی ایران راه یافته، فرسنگ ها برحذر مانده است. ایرانیان وقتی سخن گفتن دری ما را - و خصوصاً زبان عامیانه و کوچه و بازار ما را - می شنوند، غبطه می خورند و حسد می برند. "نفیسی ها و فروزانفرها و بهارها و خاتلری ها و ..."، وقتی از دره ها و کوهپایه های افغانستان دیدن می کردند، و دری قرون سوم و چارم هجری را در زبان مردم ما زنده و گویا می دیدند، لذت می بردند و به اصطلاح خودشان حظ می کردند. اتفاقاً این یگانه موردی ست، که ایرانیان کلاً و ایرانیان بانصاف و حقشناس بالخاصه در مورد افغانان و زبان دری ایشان اقرار می کنند، و چه جانانه اقرار می کنند. (برای درک عملی این واقعیت میتوان بر مقاله چهارسال پیش من، "سزگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری افغانستان" در شماره ۴۴۹ امید، نظری انداخت).

حیف است، که «یوسفِ مصری» خود را به «زیر ناسره» ایرانی بفروسیم!!!

اما تمام این گپها مانع آن شده نمی تواند، که مساعی گسترده ایرانیان دانشمند و سختکوش را در عرصه زبان فارسی نادیده بگیریم و سپاسمند و شکرگزار زحمات شباروزی ایشان در تدوین و ترجمه آثار جدید و احیاء و تجدید چاپ مُتون قدیم و معتبر پارسی و دری، نباشیم.

در قسمت نامگذاری کشور فارس، که از سال ۱۹۳۵ به بعد - و متأسفانه به اجازه دولت وقت افغانستان - رسماً به نام "ایران" مسماً گردید، جناب کوشان کاملاً درست گفته اند. آنچه را باید اضافه کرد، اینست که:

حکومت افغانستان، که قدرت عام و تامش در دست محمدهاشم خان - صدراعظم مطلق العنان وقت - قرار داشت، مُجَوَز و اجازه نامه رسمی دولت افغانستان را در زمینه بعد از آن صادر کرد، که هیئتی باصلاحیت موضوع را به بررسی گرفته و بر آن صحه گزارده بود، ولو با تحکم حکومت. من در مضمون "جدال بر سر کلمات" از آگاهان وطن خواسته بودم، که ترکیب هیئت صحه گزار را برملا سازند، تا الا و بلا تنها در گردن ملا نماند. با تأسف، که کسی لیبیک نگفت. من خود چند نام نخبگان تأریخ و ادب همان زمان افغانستان را درین ارتباط شنیده ام، ولی تا اطمینان حاصل نکنم، هویت آن بزرگان را، که نام تاریخی وطن ما را به مفت، به کشور "فارس" فروختند، فاش نمی

سازم. از وزارت خارجه حکومت انتقالی افغانستان تقاضاء می شود، که به آرشیف خود نظری افکنده و موضوع را روشن بسازد. حقایق تاریخی را نمی توان بر دوام و مستدام مکتوم نگه داشت. بعد ازین، که راجع به عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به ایجاز و اختصار گپ زده شد، در بخش بعدی به بحث لغوی کلمات سه گانه "افغان"، "افغانی" و "افغانستانی" پرداخته خواهد شد.

(خلیل الله معروفی - برلین - ۲۱ جولای ۲۰۰۴)

پایان قسمت ششم

ادامه دارد

